

و مقل و فاعله آنچه را بنی نموده و در دستان او همیشه در دست
 دشمنان مبتلا و مقهورند چنانچه همه اینها اظهر من الشمس و آن
 پس بدان ایامی طالب که هرگز سلطنت ظاهری نرود حق و
 اولیای او معتبر نبوده و نخواهد بود و دیگر آنکه اگر مقصود از غلبه
 و قدرت قدرت و غلبه ظاهری باشد کار بسیار برانجذاب
 سخت میشود مثل آنچه میفرماید و آن خذنا لهم الغالبون و در مقام
 و بیکر میفرماید و یرون ان یطفوا نور الله با فوا هم و یابی لهم
 الا ان تم نوره و لو کره الکافرون و دیگر جو الغالب فوق
 کل شیء مثل اینکه اکثری از فرقان صریح بر آن مطلب است و اگر
 مقصود این باشد که این هیچ رعاع متبک گویند مغتری بر این
 ایشان بنمایند مگر انکار جمیع اینکلمات قدسیه و اشارت
 از لیه را نمایند زیرا که جنه بی از حسین بن علی اعلی در ارض نبوده
 که اقرب الی الله باشد و آنحضرت بر روی ارض متلی و پس
 داشت لولا لم یکن مثله فی الملک با وجود این شسته بد که چه
 و اقعده الاله الله علی القوم الظالمین حال اگر بر حسب ظاهر

تفسیر کنید این آیه هیچ در حق اولیای خدا وجود او بر
ظاهر صادق نیاید چه که انحضرت که خدیش مثل شمس
و واضح است در نهایت مغلوبیت و مظلومیت و در این
طف کائنات شهادت را نوشیدند و همچنین در آیه مبارکه
که میفرماید **و یرون ان یطفئوا نور الله ما فوا** هم و یالی
الا ان تم نوره و او کرده الکافس و ن اگر بر ظاهر علی تفسیر
شود هرگز موافق نیاید زیرا که همیشه انوار الهی را بر حسب ظاهر
اطفاء نمودند و سر جای صدائی را خاموش کردند منع
غلبه از کجا ظاهر میشود و منع در آیه شریفه که میفرماید **و یالی**
الله الا ان تم نوره چه معنی دارد چنانچه ملاحظه شد جمع
انوار از دست مشرکین و محل امنی نیاسودند و شربت حق
نیاسامیدند و مظلومیت این انوار قیمتی بود که هر نفسی بر آن
حواس وجود دارد و میاورد آنچه را از او میسر نمود چنانچه
جمعه را احصا و ادراک نمودند منع ذلک چگونه این مردم
از عصبه معانی و بیان این کلمات الهی و آیات عز

عهدانی بر میانند باری مقصود نه چنانست که او را ک
 نمودند بلکه مقصود از غلبه و قدرت و احاطه معانی دیگر
 و امری دیگر است مثلاً ملاحظه فرمائید غلبه رتخات دم
 انخترت را که بر تراب ترشح نموده و بشرافت و غلبه
 دم تراب چگونه غلبه و تصرف و اجساد و ارواح نامحسوس
 فرموده چنانچه هر نفسی برای استشفاء بذره از آن مرز و
 شد شفا یافت و هر وجودی که برای حفظ مال قدری از آن
 تراب مقدس را بیقین کامل و معرفت ثابت ترانچه و بر
 نگاه داشت جمیع مالش محفوظ ماند و این اثرات تأثیرات
 آن است در ظاهر و اگر تأثیرات باطنیه را ذکر نمایم همیشه
 خواهند گفت تراب را رتب الارباب دانسته و از دین
 خدا با لمره خارج گشته و چنین ملاحظه نمایند که بنهایت
 ولت انخترت شهید شد و احدی نبود که انخترت را در
 ظاهر نصرت نماید و یا غسل دهد و کفن نماید مع ذلک حال
 چگونه از اطراف و کناف بلاد چه قدر از مردم که شدرها

میسمازند برای حضور در آن ارض که سر بران آستان
 بمالند نیست غلبه و قدرت الهی و شوکت و عظمت ربانی
 و محیه تصور نمائی که این امور بعد از شهادت آنحضرت
 واقع شده و چه مری برای آنحضرت مترتب است زیرا که
 آنحضرت همیشه حی است بحیات الهی و در رفرف امتناع
 قریب و سدره ارفاع و صل ساکن و این جوهر وجود
 در مقام اتفاق کل قائمند یعنی جان و مال و نفس
 و روح همه را در راه دوست اتفاق نموده و میسمازند
 و هیچ رتبه نزدشان احب از این مقام نیست عاشقان
 جز رضای معشوق مطلبی ندارند و حسن لغای محبوب
 منظوری ننجیند و بجز اگر بخواهم رنجی از اسرار شهادت
 و ثمرای آنرا ذکر نمایم البسته این الواح کفایت نهند و
 بانهض انرا سازد ان شاء الله امید داریم که نسیم رحمتی بوز
 و شجره وجود از روح الهی خلعت جدید پوشد تا با سرار حکمت
 ربانی بی بریم و بقایست او از عرفان کل شیئی بی نیاز کردیم

تا حال نفی مشو و نکشت که با نفعام فائزاید مکر معدودی
 قیل که هیچ معروف نیستند تا بعد قضای الهی چه اقتضای
 و از خلف سوادق امضا چه ظاهر شود که لک تذکر لکم من
 بدائع امر الله و ملقی علیکم من نعمات الفردوس لعلم بموقع
 اعلم تصلون و من ثرات العلم ترزقون پس چنین باید
 دانست که این شمس عظمت اگر چه بر نقطه تراب جالس باشد
 بر عرش اعظم ساکنند و اگر فسی نزدشان موجود نباشد بر
 روف غماط نرزد و در چنینیکه در دست و ثمان مستقر
 برین قدرت و غلبه ساکن و در کمال ولت ظاهره بر عرش
 غوث حمدانی جالس و تنگی و در نهایت عجز طاهری بر سر
 عظمت و اقدار قائم نیست که عیسی بن مریم روزی بر
 جالس شدند و بنجات روح القدس بیامانی فرمودند که مضمون
 ان نیست ای مردم خدای من از گیاه ارض است که بان
 سبزه جویسند و فراش من سطح زمین است و سراج
 من در شبها روشنی ماه است و مرکوب من پای من است

و کسیت از من غنی تر بر روی زمین قسم بخند که صد هزار غنا
 طائف حول این فقر است و صد هزار ملکوت عزت کسیت
 این ذلت اگر بر شوی از بحر ایمنانی فائز شوی از عالم ملک
 وستی در کدزی و چون طیر نار در عول سراج بهنج جان
 بازی و مثل این از حضرت صادق ذکر شده که روزی شخصی
 از اصحاب در خدمت آنحضرت شکایت از فقر نمود و آنجا
 لایزال فرمودند که تو غنی هستی و از شراب غنا آشنایده ای
 فقیر از بیان طلعت نیز تحریر شد که چگونه غنی هستم که بفلسی محتاجم
 آنحضرت فرموده ایا محبت ما را نداری عرض نمود بلی یا نه
 رسول الله فرموده ایا هزار دینار این را مبادیچه بینایی
 عرض نمود که بجمیع دنیا و آنچه در آن است بنده هم حضرت
 فرمودند ایا نفسیکه چنین چیزی نژد او باشد که او را بعالم
 ندید چگونه فقیر است و این فقر و غنا و ذلت و عزت و
 سلطنت و قدرت و مادون آن که نزد این هیچ رعای محترم
 در اشاعت مذکور نیست چنانچه میفرماید یا ایها الناس

انهم انفسهم آراى البته والله موافقى پس مقصود از غناغنا
 ماسوى است و از فقر فقر تافته و دیگر آنکه روزى عيسى بن مريم
 بود احاطه نمودند و خواستند که آنحضرت را قرار فرمایند
 بر اینکه ادعای مسیحی و پیغمبری نمودند تا حکم بر کفر آنحضرت
 نمایند و حد قتل بر او جاری سازند تا آنکه آن خوشید
 سمار معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا که اعظم علمای آنحضرت
 بود حاضر نمودند و جمیع علما در آن محضر حضور میسرمانند و جمیع
 کثیری برای تماشا و استهزا و اذیت آنحضرت مجتمع شدند
 و هر چه از آنحضرت استفسار نمودند که شاید استهزا بشنوند
 حضرت سکوت فرمودند و هیچ متعرض جواب نشدند تا آنکه
 طعوفی برخاست و آمد و مقابل آنحضرت و قسم داد و آنحضرت
 که ایات تو تحقیق کن منم یحیی الله و منم ملک الملوك و منم صاحب
 کتاب و منم مخرب یوم السبت آنحضرت رأس مبارک
 بلند نموده فرمودند اما تری بان ابن الانسان قد جلس
 عن یمن العذرة والقوة یعنی ای پادشاهی که پسر انسان جای

بر زمین قدرت و قوت الهی است و حال آنکه بر حسب ظاهر
 هیچ اسباب قدرت نزد آنحضرت موجود نبود مگر قدرت
 باطنیه که احاطه نموده بود کل من فی السموات و الارض را
 و بجز چه ذکر نمایم که بعد از این قول بر آنحضرت چه وارد
 آمد و چه کند با و سلوک نمودند بالاخره چنان در صدد
 ایذا و قتل آنحضرت افتادند که بفکاک چهارم فرار نمود و
 همچنین در انجیل لوقا مذکور است که روزی دیگر آنحضرت
 بر یکی از یهود گذشت که مریض فلج بستر شده بود و بر سر
 افتاده چون آنحضرت را دید بفرمان شفاخت آنحضرت را
 و استغاثه نمود و آنحضرت فرمودند قم عن سریرک فاک
 مغفوره خطایاک خندید که در امکان حضور داشتند
 اعتراض نمودند که بل یکن لاحد ان یعفرا خطایا الا الله فقط
 ایسح السیم و قال ایما سهل ان اقول له قم فاحمل سریرک ام
 اقول له مغفوره خطایاک لتعلموا بان لابن الانسیان سلطان
 علی الارض لمنوره الخطایا که ترجمه آن بفارسی چیست چنین

انحضرت بآن عاجز مسکین فرمودند که برخیز دستگیر معاصی
 تو امر زیده شد جمعی از یهود اعتراض نمودند که ایاجر ضرر و کجاست
 غالب قادر کسی قادر بر غنایان عباد است انحضرت ^{طاعت}
 بایشان شده فرمودند که ایاکدام سهل است نزد شما از آنکه
 بگویم باین عاجز فاجح بر خیز و برو یا آنکه بگویم امر زیده است
 کنایان تو تا آنکه بدانند که از برای سیر انسان سلطانی است
 در ارض برای امرزش و نوب مذنبان این است سلطنت
 حقیقی و اقدار اولیای الهی همه این تعاصیل که مکرر ذکر
 میشود از همه مقام و همه جا مقصود نیست که بر تلویحات کلمات
 اصفیای الهی مطلع شوند که شاید از بعضی عبارات قدیم لغو
 و قلب مضطرب نشود و بقدم یقین در صراط حق یقین قدم
 گذاریم که لعل نسیم رضا از ریاض قبول الهی بوز و این فانیات
 ملکوت جاودانی رساند و عارف شوی بر معانی سلطنت
 و امثال آن که در اخبار و آیات ذکر یافته و دیگر آنکه بر اشیا
 محقق و معلوم بوده آنچه را که یهود و نصاری بآن متکی

جسته اند و بر جمال محمدی اعتراض می نمودند بعینه در این زمان
 اصحاب فرقان بهمان تشبیه نموده و بر نقطه بیان روح
 من فی ملکوت الامر فداه اعتراض می نمایند این بخروان
 شاید و فسر ما که حرف یهود از الیوم می گویند و شاعر
 نیستند فغم ما نزل من قبل فی شأنهم در بهم فی خود ضمیم
 و لعمریک انهم لفی سکر تخم لعمیون چون غیب ازلی و سافج
 بهو یه شمس محمدی را از افق علم و معانی مشرق فرمود از جمله
 اعتراضات علما یهودان بود که بعد از موسی بنی تبعوث
 نشود بلی طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود و ترجیح
 ملت و مذہبها و را نماید تا شرعیه شریعت مذکوره در تورات
 همه ارض را احاطه نماید نیست که از لسان ان ماندگان وادی
 بعد و ضلالت سلطان احدیت میفرماید و قالت الیهود
 یدانہ معلولہ قلت ایدہم و لعنوا بما قالوا ابل یداه مبوطان
 ترجمه آن اینست که گفتند یهودان دست خدا بسته شده
 بسته باد دستهای خود ایشان و ملعون شدند با پنجه افترا

بستند بلکه دستهای قدرت الهی همیشه باز و میهن است
 بر آنکه فوق ایدیم اگر چه شرح نزول این آیات را علامی لقمه
 مختلف ذکر نموده اند و لیکن بر مقصود ناظر شوید که میفرماید
 نه چنین است یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی طلعت موی
 خلق نمود و خلعت پیمبری بخشید و دیگر دستهایش مغلول
 بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از موسی
 عتقت این قول بمعنی شوید که چه قدر از شریعه علم و دانش
 دور است و لیوم جمع اندویم با مثال این مضرافات مشغول
 و هزار سال پیش میکرد که این آیات را قاطعیت مینمایند و
 بر یهود من حیث لایعرا اعتراض مینمایند و طعنت نمید
 و ادراک نمودند باینکه خود سراسر او چهره امیکونند آنچه را که یهود
 بان معتقدند چنانچه شنیده اید که میگویند جمع ظهور است
 غنی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته و دیگر از شمار
 قدس معنوی شمسی طالع نمیشود و از بحر قدم صدفانی انوار
 ظاهر نکرد و از خیم غیب ربانی بیگلی میشود نیاید نیست

اور اک این هیچ رعاع فیض کلیه و رحمت منبسطه که هیچ
 عقلی و ادراکی انقطاع ان جایز نیست جایز دانسته و از
 اطراف و جوانب که ظلمت و مهلت گاشته اند که مار
 سدره را بخار طح طنون فحمود نمایند و غافل از اینکه زجاج
 قدرت سراج احدیت را در حصن حفظ خود محفوظ میدارد و
 و بهین ذلت کافی است این گروه را که از اصل مقصود
 محروم ماندند و از لطیفه و جوهر امر محجوب گشتند لاجل آنکه
 غنی فیض الهی که برای عباد مقدر شده لقاء الله و عرفان
 اوست که کل بان وعده داده شده اند و این نهایت
 فیض فیاض قدم است برای عباد او و کمال فضل مطلق است
 برای خلق او که هیچیک از این عباد بان مرزوق نشدند و
 باین شرافت کبری مشرف نگشتند و با اینکه چه قدر از آیات
 منزله که صریح باین مطلب عظیم و امر کبیر است مع ذلک انکار
 نموده اند و بهوی خود تفسیر کرده اند چنانچه میفرماید و الذین
 کفروا با آیات الله و لقاءه اولئک یسوا من رحمتی و اولئک

لهم عذاب الیم و یحیی من یمیر ما ید الذین یظنون انهم
 ملائکة یحییهم و انهم الیه راجعون و در مقام دیگر قال
 الذین یظنون انهم ملائکة الله کم من فئة قليلة غلبت فئة کثیرة
 و در مقامی دیگر من کان برحو لعماد رتبة فلیعمل عملا صالحا
 و در مقامی دیگر یدبر الامر تفصیل الایات لعلم طهارت
 تو قنون جمیع این آیات مدته بر لغت را که حکمی محکم از این
 در کتب سماوی ملاحظه انکار نموده اند و از این رتبة
 طه اعلی و مرتبه ارجمند است و خود را محروم ساخته اند و
 بعضی ذکر نموده اند که مقصود از لغت تجلی الله است در دنیا
 و حال آنکه اگر گویند تجلی عام مقصود است این در همه اشیا
 موجود است چنانچه از قبل ثابت شد که همه اشیا محل و
 تجلی سلطان حقیقی هستند و آثار اشراف شمس تجلی در
 مریای موجود است موجود و لاج است بلکه اگر انسان را
 معنوی الی مضوح شود ملاحظه می نماید که هیچ شیئی بی ظهور تجلی
 پادشاه حقیقی موجود نیست چنانچه بر ملکات و مخلوقات را

ملاحظه نمایند که حاکیند از ظهور و بروز آن نور مغوی و
 ابواب رضوان الهی را مشاهده میفرمایند که در همه اشیاء
 مفتوح گشته برای ورود طالبین در بدین معرفت و حکمت
 و دخول و اصلین در حدائق علم و قدرت و در هر حدیقه
 عروس معانی ملاحظه آید که در عرفانی کلمات در نهایت
 تزیین و تلطیف جالند و اگر آیات فرغانی بر این مطلب روشن
 مدال و شمر است و آن من شیء الا بسبح بحمد شاهدیت
 ناطق و کل شیء حصی سناه کتاباً کو ایهی است صا و ق حال
 اگر مقصود از لغات لغات لغات این تجلیات باشد پس جمیع
 ناس لغات طلعت لایزال آن سلطان همیشگی شرفند
 دیگر تخصیص بقیامت چرا و اگر گویند مقصود تجلی خاص است
 انهم اگر در عین ذات است در حضرت علم از لا خیا نه جمعی از
 صوفیه این مقام را تعبیر بقبض اقدس نموده اند بر فرض
 تصدیق این رتبه صدق اقتساب برای نفسی و این مقام صاب
 نیاید لاجل آنکه این رتبه در غیب ذات محقق است و

احدی بان فائز نشود اسمیل مدود و الطلب مدود
 افند و مقرین با یمقام طیران نماید تا چه رسد بقول محدود
 و محجبین و اگر گویند تجلی باقی است که معبر بفضیله تشریف
 این مستأود عالم خلق است یعنی در عالم ظهور اولیه و بروز
 بدعیه و انیمقام مختص با بنیاد و اولیای دست چه که
 اعظم و اکبر از ایشان در عالم وجود موجود گشته چنانچه جمیع
 بر انمطلب مقرونند و ایشانند محال و مطایر جمیع
 صفات ازلیه و اسماء الهیه و ایشانند مایه که تمام حکایت
 ینمانند و جمیع آنچه بایشان رجعت فی الحقیقه بحجرت
 ظاهر مستور راجع و معرفت بمدر و وصول با و حاصل نمیشود
 مگر معرفت و وصول این کنیونات مشرقه از شمس حقیقت
 پس از لقار این انوار مقدسه لقار الله حاصل میشود و از علما
 علم الله و از وجشان وجه الله و از اولیت و آخریت و
 ظاهریت و باطنیت این جواهر مجزوه ثابت میشود زیرا
 انشمس حقیقت بانه بر اول اول و الاخره و الظاهر و الباطن

و همچنین سایر اسماء و صفات متعالیه لهذا هر نفسی
 که باین انوار مضمینه متمسک و شمس مشرقه لایحه در هر ظهور
 موفق و فارز شد او ببقا دارنده فائز است و در مدینه حیات
 ابدیه باقیه وارد و این لقب امیر نشود برای احدی الا
 در قیامت که قیام نفس الهیه است بمظهر کلیه خود و انست معنی
 قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت
 داده شده اند باین یوم حال ملاحظه فرمایید که آیا یومی از
 این یوم عزیز تر و بزرگتر و معظم تر تصور میشود که انسان
 چنین روز را از دست بگذارد و از فیوضات این یوم که
 بشایه ابرغیان از قبل رحمن در جریان است خود را محروم
 نماید و بعد از آنکه تمام دلیل مدخل شد که یومی اعظم از این
 یوم و امری عظم از این امر نه چگونه میشود که انسان بجز
 شویستن و طاعتین از چنین فضل اکبر بایستد که رود و بعد از
 همه این دلائل محکم متقنه که هیچ عاقلی را گریزی نه و هیچ
 عارفی را مغری نه ایار و است مشهور و شنیده اند که

میفرماید اذ اقام القیام فامت القيمة و همچنین آمده است
 و انوار لا تطفئ بل یظرون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الظلال
 که مسلماً از امورات محدثه در قیامت میدانند بحضرت قائم
 و ظهور او تفسیر نموده اند پس ای برادر معنی قیامت را
 ادراک نما و کوشش را از حرفهای این مردم مردود و پاک نما
 اگر قدری بعوالم الفطاع قدم گذاری شهادت میدهد که
 یومی اعظم از این یوم و قیامتی اکبر از این قیامت
 متصور نیست و بحکم در این یوم مقابل است با اعمال صد
 هزار سنه بلکه استغفر الله از این تحدید زیرا که مقدس است
 عمل این یوم از جنسهای محدود و این هیچ رعا ع چون
 معنی قیامت و لقای الهی را ادراک ننموده لهذا از تمیض
 او بالمره محجوب ماندند با اینکه مقصود از علم و درجات
 وصول و معرفت این مقام است مع ذلک همه مشغول
 بعلوم ظاهره شده اند چنانچه آنی منفک نیستند از
 جوهر علم و معلوم چشم پوشیده اند گویا منی از تیم علم الهی

نوشته اند و قطره از سحاب فیض رحمانی فائز بخشید حال
 ملاحظه فرمایید اگر کسی در یوم ظهور حق ادراک فیض لقاء و معرفت
 نظر بر حق را نماید ایام صدق عالم بر او میشود اگر چه هزار سنه
 تحصیل کرده باشد و جمیع علوم محدود و ظاهریه را اخذ
 نموده باشد و این بالبدیه معلوم است که تصدیق علم در حق
 او نمیشود و لکن اگر نفسی حس فی از علم ندیده باشد و باین
 شرافت کبری فائز شود البسته او از علای ربانی محسوب
 زیرا انبیاست قصوای علم و نهایت و غتهای آن فائز گشته
 و این رتبه هم از علایم ظهور است چنانچه میفرماید بحل
 اعلمکم انفسکم و انفسکم اعلمکم و همچنین در سرفان میفرماید
 و نرید ان من علی الذین استضعفوا فی الارض و یجلبهم
 ائمه و یجلبهم الوارثین و این مشایده شد که الیوم چه مقدار
 از علایم باعرض در انفل اراضی جل ساکن شده اند
 و اما ایشان از دفتر عالین و علما محو شده و چه مقدار از
 جلال نظر باقبال باعلی انق علم ارتقا جستند و ایشان

در الواح علم با علم قدرت ثبت گشته که گزینان محو الله ما شاء
 و مثبت و عنده ام الكتاب نیست که گفته اند طلب الیه
 عند حصول المدلول قسبح و الاستعمال با علم بعد الوصول
 الی المعلوم مذموم قل یا ایل الارض هذا فی نادوی
 یرکض فی بریة المرح و بیشتر کم بسراج الله و یدکر کم بالامر
 الذی کان عن فوق القدس فی شطر العراق تحت حجابات
 النور باستر مشهوداً ایدوست من اگر قدری در سموات محاسن
 فرقان طیران سرمانی و در ارض معرفت الهی که در آن مسبوط
 گشته تفرج کافی بسیار از ابواب علوم بوجه انجذاب
 مفتوح شود و خواهید یقین نمود بر اینکه جمیع این امور که ایام
 این عباد را منع نماید از ورود در شاطی بجز از بیعیبانه
 ظهور نقطه فرقان قسم مردم انحصار مانع نموده از اقرار
 بان شمس و اذعان بان یحیی بر اسرار رحمت و عیبت
 مطلع شوی و با علی غرف یقین و اطمینان مقریابی از جمله آنچه
 روزی جسمی از مجاهدان انجبال بمیال و محرومان از کعبه

لا يزال از روی استدعا عرض نمودند ان الله شديد العقاب
 الا تؤمن لرسول حتى يأتينا بقدر بان تأكله النار مضمون
 ان انیت که پروردگار عهد کرده است باینکه ایمان نیاوریم
 بر سولی مگر آنکه معجزه بآید و قایل را ظاهر نماید یعنی قربانی
 کند و آتشی از آسمان بآید و آنرا بسوزاند چنانچه در حکایت
 بآید شیده اند و در کتب مذکور است انحضرت در جواب
 فرمودند قد جاکم رسل من قبلی بالبیّنات و بالذی قلتم فلم
 قتلتموهم ان کنتم صادقین ترجمه ان انیت که انحضرت
 فرمودند آمد بوی شما پیش از من رسولهای پروردگار با
 بیّنات و بآیات و بآنچه شما میطلبید پس چرا کشتید ان رسل
 پروردگار را اگر راست گویان حال انصاف بود
 بر حسب ظاهر ان عباد که در عصر و عهد انحضرت بوده
 بکار در عهد اول یا انبیای دیگر بودند که چند هزار سال
 فاصله بود از عهد دوم تا ان زمان مع ذلک چرا ان جوهر
 صدق نسبت قتل اهل و یا انبیای دیگر را بعد از زمان

خود فرمودند چاره نداری یا اینکه نتوانسته نسبت
 کذب و یا کلام لغو یا خسر است بدی یا بگوئی ان شفا همان شفا
 بودند که در هر عصری با نسبتین و مرسلین معارضه می نمود
 تا آنکه بالاخر همه را شنیدند و ندانستند در این بیان
 تفکر فرمائید تا نسیم خوش عرفان از مصر رحمن بوز و جان
 از بیان خوش جانان بحدیقه عرفان رساند این بود که مردم
 غافل چون معانی این بیانات بالغه کامله را اورا که شنیدند
 و جواب را بجان خود مطابق سوال نمی یافتند لهذا نسبت
 عدم علم و جنون بان جوهر علم و عقل میدادند و
 همچنین درایه دیگر میفرماید تقرضا باطل زمان و کالوا
 من قبل تستفتحون علی الذین کفروا فلما جاهدکم ما عرفوا
 کفروا به فلعنه الله علی الکافرین میفرماید بودند این گروه
 که با کفار مجاهده و قتال می نمودند و راه خدا و طلب
 فتح می نمودند برای نصرت امر الله پس چون امر ایشان
 آنکسی که شاخه بودند کافر شدند با و پس لعنت خدا بر کافران

حال ملاحظه فرماید که از این چنین مستغفار میشود که مردم زمان
 آنحضرت همان مردمی بودند که در عهد انبیای قبل برآی
 ترویج آن شریعت و ابلاغ امر الله مجادله و محاربه میکنند
 و حال آنکه مردم عهد عیسی و موسی غیر مردم زمان آنحضرت
 بودند و دیگر آنکه آنکسیر که از قبل شناخته بودند موسی بود و صاحب
 تورات و عیسی بود صاحب انجیل مع ذلک چرا آنحضرت
 میفرماید چون مدبوی ایشان آنکسیر که او را شناخته بودند
 که عیسی باشد یا موسی یا او کافر شدند و حال آنکه آنحضرت
 نظر بظاهر موسوم باسم دیگر بودند که محمد باشد و از پیش
 دیگر ظاهر شدند و بلسان دیگر و شرع دیگر آمدند مع ذلک
 چگونه حکم آیه ثابت میشود و ادراک میسرود حال حکم
 رجوع ادراک فرما که بچه صریحی در خود فرقان نازل شد
 و احدی تا الیوم ادراک آن ننموده حال چه میفرماید
 اگر میفرماید که آنحضرت رجعت انبیای قبل بودند چنانچه
 از آیه مستغفار میشود و همچنین اصحاب او هم رجعت

اصحاب قبل خواهند بود چنانچه از آیات مذکوره هم صحت
 عباد قبل واضح و لایح است و اگر انکار کنند بر خلاف
 حکم کتاب که حجت اکبر است قائل شده اند پس همین قسم
 حکم رجوع و بعث و شمر را در آیات ظهور مظاهر هر یومیه و در آن
 تا رجوع ارواح مقدسه را در اجساد صافیه غیره بعین
 راس ملاحظه فرمائی و غبارهای جهل و نفس ظلمانی را
 بآب رحمت علم رحمانی پاک و منزّه نمائی که شاید بقوت
 یزدانی و هدایت سبحانی و سراج نورانی سبیل صریح هدایت
 از شام ضلالت تمیز دهی و فرق گذاری و دیگر معلوم آن
 خطاب بوده که حافظان امانت احدیه که در عوالم ظلمیه
 حکم جدید و امر بدیع ظاهر میشوند چون این اظہار عرض
 باقی از سماء مشیت الهی نازل میگردد و جمیع برادر
 بر سر ربانی قیام میفرمایند لهذا حکم تحقّق و یکذات را
 دارند و جمیع از کائنات محبت الهی شاربند و از آثار
 شجره توحید مزوق و این مظاهر حق را در مقام تقریر است

یکی مقام صرف تجرید و جوهر است تفرید و در انتمقام اگر کل را
 بیک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی باسی نیست چنانچه
 میفرماید لا تفرق بین احد من رسله زیرا که جمیع مرد را شهود
 الهی و دعوت میفرمایند و بگوشت فیض و فضل نامقنای بشارت
 میدهند و کل نخل نبوت فائزند و بر دایم کرامت مفتخر است
 که نقطه فرقان میفرماید اما انبسیون فاما و همچنین میفرماید نعم
 اوم اول و نوح و موسی و عیسی و همین مضمون را طلعت
 علوی بهم فرموده اند و امثال این بیایات که مشعر بر توحید
 ان مواقع تجرید است از مجاری بیانات از لیه و میخار
 لسانی علییه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته و اینطلاعات موا
 حکم و مطالع امرند و امر مقدس از حجابات کثرت و عوارضات
 تعدد است ایست که میفرماید و ما امرنا الا واحد و چون
 امر واحد شد البته مظاهر امر بهم واحدند و همچنین آمده
 دین و سراجهای یقین شرع مودند اولنا محمد و اخرنا
 محمد و او سطرنا محمد باری معلوم و محقق انجباب بود

که جمیع انبیاء همیاء کل امر الله هستند که در مقامی خاص مخلوقه ظاهر
 شدند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رجوع
 ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک نبات جالس و بر
 یک کلام ناطق و بر یک امر امر نیست اتحاد این چهار
 وجود و شمس غیر محدود و معدود پس اگر یکی از این نظام
 قدسیه بفرماید من رجوع کل انبیاء بهم صادق است و
 همچنین ثابت است در هر ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل
 و چون رجوع انبیاء موافق و مطابق ایات و اخبار است
 شد رجوع اولیاء هم ثابت و محقق است و این رجوع اظهر از آنست
 که دلیل و برهان محتاج شود مثلاً ملاحظه فرمائید از جمله انبیاء
 نوح بود که چون بعثت نبوت شد و بقیام الهی بر امر قیام فرمود
 هر نفسی که با و مؤمن و با و کافر شد او فی الحقیقه بجهنم
 جدید مشرف شد و در حق او صادق میسأد حیات
 بدیع و روح جدید زیرا که او قبل از ایمان بحد او
 از خان بطن نفس او کجالت علایق را با موال و اسباب

متعلقه بدینا از قبیل زن و فرزند و اطعمه و آشوبه و ثمن
 و ملک داشته قسمیکه اوقات لیل و نهار را مصروف برافز
 ز خارف و اسباب تقش داشته و همت در تحصیل
 اشیای فانیه گذاشته و از این مرتب گذشته قبل از ورود
 در حجه ایمان بحد و دات آثار و اجداد و اتباع اواب
 و شرایع ایشان چنان رنج و محکم بود که اگر حکم بقتل او میشد
 شاید رضامیداد و راضی بر تقصیر عرفی از امور تعلیمیه
 که در میان قوم بودند نمیشد چنانچه همه قوم نذر آنا و جدنا
 آناست علی الله و آنا علی آثار هم مقتدون بر او روند و
 همین گروه با همه انجیبات محدوده و حدودات مذکوره
 بجز دایکه صهبای ایمان را از کاس ایقان از یاد
 مظاهر سبحان منوشیدند بالمره تلبیب میشدند قسمیکه از زن
 و فرزند و اموال و اطفال و جان و ایمان بلکه از کل مایه
 میکشد شدند و تقیمی غلبات شوق الهی و جذبات ذوق
 صدفی ایشانرا خد می نمود که دنیا را و آنچه در آن

است بر کاهی ندانسته ایا حکم خلق جدید و رجوع در اینها
 نشود و همچنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فوز بعثت
 بدیع جدید الی جان خود را بعد از سرار حلیه و تدبیر از مواد
 ملاکت حفظ می نمودند تقسیم که از خاری احقر از مجتهد و
 رویایی فی مثل سرار می نمودند و بعد از شرف بفوز اکبر
 و غایت عظمی صد سرار جان را یگان اتفاق می نمود
 بلکه نفوس مقدسان از قفس تن بیزار و کجفر از این جوف دور
 مقابل گروهی متاثر می نمود و مع ذلک چگونه می شود که اگر این
 نفوس جان نفوس قتل باشند چگونه امورات که مخالف عادات
 بشریه و منافی هوای جسمانی است از ایشان ظاهر شود باری
 نمی طلب واضح است که بدون تغییر و تبدل الی محال است
 تقسیم آثار و افعال که بهیچ وجه شباهت با آثار و افعال قتل
 ندارد از ایشان ظاهر شود و در عرصه کون بوجود آید چنانچه
 خطرات ایشان باطنیان تبدل می شود و طریقتی تغییر می یافت و
 خوف بجزرت مبادله می گشت است شأن اکسیر الهی که در

عباد و اقلیب میفرماید مثلاً در ماده نحاسی ملاحظه فرمائید که
 اگر در معدن خود از غلبه یوست محفوظ بماند و در دست نهفتا
 شده بمقام ذهبی میرسد اگر چه بعضی خود نحاس را ذهب میدانند
 که بواسطه غلبه یوست مریض شده و بمقام خود نرسیده بای
 در هر حال اکیر کامل ماده نحاسی را درانی بمقام ذهبی میرسانند
 و منازل مضاعف ساله را بانی طی نماید ایما ان ذهب را
 بهر میستوان گفت که نحاس است و یا بعالم ذهبی نرسیده
 و حال آنکه محاکم در میان است و صفات ذهبی را از نحاس
 معین و واضح میسما بدیچنین این نفوس هم از اکیر الهی
 درانی عالم ترابی را طی نموده بعوالم قدسی قدم گذارند
 و بقدمی از مکان مکان بلا مکان الهی و اصل شوند جدی
 باید تا باین اکیر فائز شوی که در یک آن مغرب و جل را
 بمشرق علم رساند و ظلمت لیل ظلماتی را بصبح نورانی
 فائز گرداند و بعید صحرائی ظن را بچشمه قرب و یقین
 دلالت کند و هیا کل فائز را برضوان باقی مشرف فرماید

حال اگر در حق این ذهب حکم نحاسی صادق میاید و در حق این
 عباد هم حکم عباد قبل از نور بایان صادق و محقق است
 ای برادر از این بیانات ثانیة کافیة وافیة اسرار خلق
 جدید و رجوع بعثت حجاب و نقاب ظاهر و هوید است
 انشاء الله بتأییدات غنیمة حاتم که نه را از جسم و جان
 دور کنی و بخلع جدیده بایه مفتخر گردی اینست که در هر
 ظهور بعد از فیکه بسقت یافته بایان از کل من علی
 الارض و شرب زلال معرفت را از جمال احدیت نوشید
 و با علی معارج ایمان و ایقان و انقطاع ارتفاع جستند
 حکم رجوع نفس قبل که در ظهور قبل بانیم است فائز شده اند
 بر این اصحاب ظهور بعد میشود اسما و رسما و فعلا و قولا
 و امر از برای آنکه از عباد و قبل ظاهر شد از این عباد بعد بعینه
 ظاهر و هوید گشت مثلا اگر شاخسار کلی در مشرق ارضی
 باشد و در مغرب هم از شاخه دیگران کل ظاهر شود و
 کل بر او میشود دیگر و انقیام نظر بحد و ذات شاخه و

و نیست آن نیست بلکه نظر بر آنچه و عطری است که در هر دو ظاهر
 پس نظر را از حدود ذات ظاهر و منزه کن تا همه بر یک
 اسم دیگر هم و یک ذات و حقیقت مشاهده نمائی و اسرار
 رجوع کلمات را هم در حروفات نازله ملاحظه فرمائی قدری
 تفکر در اصحاب عهد نقطه فرقان نما که چگونه از جمیع جهات
 بشریه و مشیتات نفسیه نفحات قدسیه انحضرت پاک و
 مقدس منقطع گشتند و قبل از بنی اهل ارض شرف نفا که این
 لقاء الله بود فائز شدند و از کل اهل ارض منقطع گشتند
 چنانچه شنیده اید که در مقابل آن مظهر ذی الجلال چگونه
 جان نثار میفرمودند و حال همان ثبوت و ربوب و انقطاع
 بعینه ملاحظه فرماد اصحاب نقطه بیان را جسته چنانچه
 ملاحظه فرموده اید که چگونه این اصحاب از بدایع جود و
 الارباب علم انقطاع بر رفرف مشتباع بر افراشته باری
 پس انوار از یک صبح ظاهر شده اند و این انوار از کثرت
 روئیده اند فی حقیقه فرقی ملحوظ نه و تفسیری مشهود نه کل

ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء من خلقه انشاء الله از
 ارض نفی استرا از جویم و حجر اثبات در انیم تا عوالم جمع
 و فرق و توحید و تفریق و تحدید و تحرید الهی را بصیر که
 مقدس از عناصر و اضداد است مشاهد کنیم و با علی
 اقی مرتب و قدس حضرت معانی پرواز نماییم پس از
 این بیانات معلوم شد که اگر در آخر طلعتی بیا
 و قیام نماید بر امریکه قیام نمود بر آن طلعت اول لا اول هر چه
 صدق طلعت اول بر طلعت آخر شود زیرا که طلعت آخر
 لا آخر قیام نمود همان امر که طلعت اول لا اول بر آن
 قیام نمود اینست که نقطه بیان روح ماسواه فداه شمس
 احدیه را بشمس مثال زده اند که اگر از اول لا اول
 آخر لا آخر طلوع نماید همان شمس است که طالع میشود و حال
 اگر گفته شود این شمس همان شمس اولیه است صحیح است
 و اگر گفته شود که رجوع آن شمس است ایضا صحیح است بخوبن
 از این بیان صادق میاید ذکر ختمیت بر طلعت بدو با

زیرا که آنچه طلعت ختم بران قیام مینماید بعینه همان است
 که جمال بدر بران قیام فرموده و این مطلب با اینکه حذر
 و سخت تر دشاربان صهبای علم و اقیان مع ذلک
 چه مقدار از نفوس که بسبب عدم بلوغ با مطلب مذکور
 خاتم النبیین محبت شده از جمیع فیوضات محبوب و ممنوع
 شده اند با اینکه خود آنحضرت فرمود اما النبیین قانا
 و همچنین فرمودند منم ادم و نوح و موسی و عیسی چنانچه ذکر
 شد مع ذلک تفکر مینماید بعد از آنکه بر انجمال انبیایی
 صادق میاید باینکه فرمودند منم ادم اول همین قسم صادق
 میاید که بفرمایند منم ادم خسر و محاکمه بدر انبیاء
 که ادم باشد بخود نسبت دادند همین قسم ختم انبیاء با نوح
 الهی نسبت داده میشود و این بسی واضحست که بعد از آنکه
 بدر انبیین بر آنحضرت صادق است همان قسم ختم انبیین
 صادق آید و این مطلب جمیع اهل ارض در اینطور مجتمع شده
 چنانچه اکثری همین قول شکرست که از صاحب قول معصی

شده اند و نمیدانم بنقوم از اولیت و آخریت حق علی ذکره
 چه ادراک نموده اند اگر مقصود از اولیت و آخریت اولیت
 و آخریت ملکی باشد هنوز که اسباب ملکی باختر رسیده پس
 چگونه آخریت بران ذات اهریت صادق میاید بلکه در
 این رتبه اولیت نفس آخریت و آخریت نفس اولیت با
 باری همان تنیکه در اول لا اول صدق آخریت بران
 مرتبی غیب و شهود میاید همان قسم هم بر مظاهر و صاوق
 میاید و در حینیکه اسم اولیت صادق است همان حین اسم
 آخریت صادق و در حینیکه بر سر بر دینیت جالسه همان
 حین بر عرش خیمیت ساکن و اگر بصر جدید یافت شود مثلاً
 میمانند که مظهر اولیت و آخریت و ظاهریست و باطنیت و
 بدینیت و خیمیت این دو است مقدسه و ارواح مجرد و ۱۵۰
 الهیه میسمند و اگر در هوای قدس کان الهه و لم یکن معه
 من شیء طایر شوی جمیع اسرار و انصاحت معدوم صرف
 و مفقود و محبت بینی و دیگر هیچ باین حجابات و اشارات

و کلمات محتجب نشوی چه لطیف و بلند است این مقام که
 جبریل بیدل سبیل بخوید و طیر قدسی بی اعانت غیبی طیران
 نتواند حال قول حضرت امیر را در اک نما که فرموده کشف
 سحرات ابحلال من غیر اشاره و از حبله سحرات محله علما
 عصر و فقهایی زمان ظهورند که جمیع نظر بعد از امیر را که شرف
 و حب بریاست ظاهر تسلیم امر الله نمیدانند بلکه کوشش
 نمیدهند تا نعمه الهی را بشنوند ابل بجلون اصحابهم فی اذانهم
 و عباد هم چون ایشان را من دون الله ولی خود خشنود
 نموده اند و منتظر و قبول آن شبهای منده هستند زیرا
 از خود بصیر و سمع و قلبی ندارند که تمیز و تفصیل دهند
 میان حق و باطل با اینکه همه بنسبها و اصفا و اولیا من
 عند الله امر فرمودند که چشم و کوشش خود بشنوند و طاعت
 نمایند مع ذلک متنی نصیح بنسبها خسته تابع علمای خود
 بوده و خواهند بود و اگر مسکینی و یا فقیری که عاری
 از لباس اهل علم باشد بگوید یا قوم اتبعوا المرسلین

جواب گویند که این همه علما و فضلا با این بایست ظاهر
 و البته مقطوع لطیفه تقصیر داده اند و حق را از باطل اورا
 نموده اند و تو و امثال تو اورا ک نموده اید و نهایت تعجب
 می کنید از چنین قوی باینکه اسم سلف اکثر و اعظم و کبر
 و اگر کثرت و لباس علم سبب علت علم و صدق باشد
 الله اهم سابقه اولی و استبقند و با اینکه این فقره بهم معلوم
 و واضحست که در جمیع احیان طور مظاہر قدسیه علمای
 مردم را از سبیل حق منع می نمودند چنانچه در جمیع کتب و
 صحف سماوی مذکور و مسطور است و احدی از انبیاء
 بمعوث نشد مگر آنکه محل بغض و انکار و رد و سبب علما
 گشت **قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ** یا **فَعَلُوا** من قبل و من بعد کانوا
 یفعلون حال کدام سجات جلال اعظم از این بیماکل
 ضلال است و الله کشف ان اعظم امورات و خفیش
 اکبر اعمال و فقها الله و یا کم یا مشرکین لعلکم تذکری
 من المستغاث توفعون و من لیس الله فی آیاه لا

منجبتون و محسنین ذکر خاتم النبیین و امثال ان از سجا
 مجله است که کشف ان از اعظم امور است نزد این هیچ
 راع و جمیع باین حجات محدود و وسجات مجله
 عظیمه محجب مانده اند ایامی نظیر سوره انشیده اند که
 میفرماید الف فاطمه کلاخ نمودم که همه هست محمد بن عبد الله
 خاتم النبیین بودند حال ملاحظه فرما که چه قدر از
 اسرار و سراوق علم الهی مستور است و چه مقدار
 جواهر علم او در خسر این خصمت کنون تا یقین نماند
 که صنیع او را بدایت و نهایتی نبوده و نخواهد بود
 و قضای قضای او اعظم از ان است که به بیان محدود شود
 و با طیر افنده از اطلی نماید و تقدیرات قدریه او اکبر از انست
 که با دراک نفسی نهی شود خلق او از اول لا اول بود
 و اخیری او را اخذ کرده و مظاهر جمال او الی نهایت لا
 نهایت خواهند بود و استبدائی او را ندیده حال در همین
 بیان ملاحظه فرما که چگونه حکم ان بر جمیع این طایفه

صدق می نماید و همچنین نغمه جمال ازلی حسین بن علی ادرک
 نما که سلمان میفرماید که مضمون آن اینست بودم با الف
 اوم که فاصله هر اوم با اوم بعد خمین الف سینه بود و
 با هر یک ولایت پدرم را عرض نمودم و تقصیل و کسر میفرماید
 تا آنکه میفرماید الف مره جهاد نمودم در سبیل الهی که صغر
 و کوچکتر از همه مثل غر و خیسر بود که پدرم با کفار محاربه
 و مجادله نمود حال اسرار ختم و رجوع و لا اولیت و لا
 آخریت صنع همه را از این دو روایت ادراک فرمای
 باری ای حبیب من مقدس است نغمه لاهوت که با سکا
 و عقول ناموست محدود شود بلکه وجود کجا تواند بر خیزد
 قدم گذارد اگر چه نفوس ضعیفه از عدم ادراک این
 سیانات معضله را انکار نمایند و امثال این احادیث
 نفی کنند علی لا یعرف ذلک الا اولو الالباب قل
 هو انتم الذی لیس له ختم فی الابداع و لابد له سرف
 الاخر اذ ایاها الارض فی ظهورات البده تجلیات

انهم تشهدون بسیار تعجب است که این قوم در بعضی از
 مراتب که مطابق میل و هوای ایشانست متمسک باین مذله
 و فرقان و احادیث اولی الایقان میشوند و از بعضی که
 مغایر هوای ایشانست بآله اعراض مینمایند فل
 اتؤمنون بعضی کتاب و کفر و بعضی ما لکم کیف حکمون
 ما لا تشعرون مثل آنکه در کتاب مبین رب العالمین بعد
 ذکر خمیت فی قوله تعالی و لکنه رسول الله و خاتم النبیین
 جمیع الناس را ملغای خود و وعده فرموده چنانچه آیت
 مدله بر ملغای آن طیک بقا و کتاب مذکور است و
 بعضی از قبل ذکر شده و خدای واحد شاهد مقال است
 که هیچ امری اعظم از لقائ او اصرح از ان در فرقان
 ذکر نیافته فینما لمن فاز به فی يوم اعرض عنه اکثر الناس
 گمان تشهدون و مع ذلک بحکم اول از امر ثانی
 معرغ گشته اند باینکه حکم لقائ در یوم قیام منصوص
 در کتاب و قیامت بهم بدلائل واضح ثابت و متحقق

که مقصود قیام مظهر اوست بر امر او و همچنین از لقای
 لقای جمال اوست در شکل ظهور او و او آنه لایق که الابصار
 و هویدرک الابصار و با جسم سمع انیمطالب ثابته و بیانا
 واضح من حیث لایستغریذ بکر ختم متک جسته اند و از موجد
 ختم و بدو در یوم لقای او بالمره محجب مانده اند و لو
 یواخذ الله الناس بکسبهم اما ترک علی طهران من
 واثقه و لکن یوخرهم الی اجل مسمی و از همه انیمرتب
 چشم پوشیده اگر این قوم نقطره از چشمه لطیف تفعیل
 نیار و یکم یارید میباش امید میبخش انیکونه اعتراف
 غیر رضیه بر محفل امر نمینمودند امر و قتل و فعل و قضیه
 قدرت اوست کل شی فی قبضه قدرت و سیر و ان
 ذلک علیه سهل سیر و علست انچه را اراده نماید و عا
 انچه میل فرماید من قال لم و هم فقط کفر و اگر این عباد
 قدری بشور بیایند از انچه مرتکب شده اند هلاک میشوند
 و بدستهای خود خود را بنار که مقرر و مرجع ایشان است

راجع می نمایند یا نشینده اند که میفرماید لایسئل عما
 یفعل و باین بیانات چگونه میتوان جبارت نمود و
 بر خارف قول مشغول شد سبحان الله جل و نادانی
 عباد بمقام وحشی رسیده که بعلم و اراده خود مقبل شد
 از علم و اراده حق جل و عومعرض گشته اند حال انصاف
 و همدگر این عباد موقن باینکلمات دریه و اشارات قریبه
 شوند و حق را بفعل مایشا بدانند و بیکر چگونه باین مفرغ
 تثبیت نمایند و تمسک میجویند بلکه آنچه میفرماید بجان اقرا
 نمایند و ند عن شوند قسم بخدا که اگر تقدیرات مقدره
 و حکمتشای قدریه سبقت نیافته بود ارض جمیع ان
 عباد را معدوم نموده و لکن یو خرد لک الی میقات
 یوم معلوم باری هزار و دویست و شصت و سه از ظهور
 نقطه فرقان گذشت و جمیع این هیچ رعا ع در هر صبح
 تلاوت فرقان نموده اند و بسنور بحر فی از مقصود
 فارزند و خود قرائت میکنند بعضی آیات را که صریح

بر مطالب قدسیه و مظاهر غصهیه است مع ذلک
 هیچ ادراک نموده اند و اینست اینقدر ادراک نشده
 که مقصود از تلاوت کتب و قرأت صحف در هر عصری
 ادراک معانی آن و بلوغ معنای احوال آن بوده و الاطلا
 بی معرفت را البته فائده کلی نباشد چنانچه شخصی در یومی
 نزد این فقیر بحر معانی حاضر بود و ذکر می از علام قیامت و
 حشر و نشر و حساب بیان آمد و اصرار می نمود که حساب علام
 در ظهور بدیع چگونه شد که احدی اطلاع نیافته بعد از
 از صور علمیه و شئونات حکیمه بقدر ادراک و فهم صاحب
 القاشد و بعد ذکر شد که اینست مکر تلاوت قرآن نموده
 و آیه مبارکه را که میفرماید فوخذ لاسیبل عن ذنبه انس
 جان را ندیده اید و بمقصود و طغیفت نشده اید که معنی سوال
 چنان نیست که ادراک نموده اید بلکه سوال بلسان و بیان
 نیست چنانچه همین آیه مشعروید ل برالست و بعد میفرماید
 یعرف المحرمون سیماهم فوخذ بالخواصی و الاقدام

ائست که از وجه حساب خلائی کشیده میشود و کفر و ایمان
 و عصیان جمیع ظاهری میگردد و چنانچه الیوم مشهور است
 که بسیاری از اهل ضلالت از اصحاب بدایت معلوم و واضحند
 و اگر این عباد و خالصان و طلباء رضائیه و رایات کتاب
 ملاحظه نمایند جمیع آنچه را که میطلبند البته در آنک یافتند
 بقیه که جمیع امور و احوال و این ظهور را از کلی و جزئی در
 آیات او ظاهر و مکتوف و در آنک نمایند حتی خروج
 مظاہر اسماء و صفات از او طمان و اعراض و انعام
 ملت و دولت را و سکون و استقرار منظر کلیه در آن
 معلوم مخصوص و لکن لا یعرف ذلک الا اولو الالباب
 اتم القول بانزال علی محمد من قبل لیكون خاتم النبیین
 الذی یهدی الناس الی رضوان قدس غیر قال و
 قوله الحق و الله یدعوالی و ارسلنا و یهدی من یشاء
 الی صراط مستقیم لهم و ارسلنا غفر لهم و هو و لیتم
 كانوا یعلمون لیبق هذا الفضل علی العالم و الحمد لله

رب العالمین بسیار در هر مطلب مکرر نمودیم که شاید به
 نفسی از اعلی و ادانی از این بیانات بقدر و اندازه خود
 قسمت و نصیب بر وارد و اگر نفسی از ادراک بیانی جز
 باشد از بیان دیگر مقصود خود را ادراک نماید بعلم کل اینها
 مشرح هم قسم بخدا که این حاشیه ترابی را غیر این لغات لغتها
 و جز این بیانات رموزها که هر نکته از این مقدس است
 آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت تائید الهی چه وقت
 قرار گیرد که عروسهای محبانی حجاب از قهر و حاشی
 قدم ظهور بر صحنه قدم گذارند و ما من امر الا بعد اذن
 و ما من تدبیر الا بحوله و قوته و ما من اله الا بحوله انی
 و الامر و کل بامرہ یطوقون و من اسرار الروح و تکون
 از قبل دو مقام از برای شمس مشرق از مشارق تبت
 بسیار نمودیم یکی مقام توحید و رتبه تعزید خاسته
 از قبل و گشت لا نفرقی بین حدیثهم و مقام دیگر مقام
 تفصیل و عالم خلق و رتبه حدود ذات بشریه است

در این مقام هر که امر ایجابی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر و حد و
 مخصوص است چنانچه هر که امر باسی موسوم و بوصفی موصوف
 و بامری بدیع و شرعی جدید ما مورد چنانچه میفرماید تک
 الرسل فضلنا بعضهم علی بعض من قسم من کلم الله و رفع بعضهم
 درجات و اتینا عیسی بن مریم البیتات و ایدناه بروح
 القدس نظر باخلاف اینم است و مقامات است
 که بیانات و کلمات مختلفه از ان سیایع علوم سبحانی
 ظاهر میشود و الا فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل
 الهیه جمیع در حکم یک کلمه مذکور است چون اکثر ناس
 اطلاع بر مقامات مذکوره نیافته اند نیست که در کلمات
 مختلفه ان جایا کل متحد مضطرب و متزلزل میشوند
 بامری معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات
 کلمات از اختلافات مقامات است نیست که در
 مقام توحید و علو تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت
 و احدیت صرفه و هویت بجهت برانجا هر وجود شده و میشود

زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله ماکنند و بر گرتی ظهور
 الله واقف یعنی ظهور الله بطهورشان ظاهر و جمال الله
 از جمالشان باین چنانچه نعمات ربوبیه از این بیاض کل احد
 ظاهر شد و در مقام ثانی که مقام تشریف و تفصیل و تجرید
 اشارات و دلالات بلکه است وجودیت صرفه و فقر
 بحث و فحای با است از ایشان ظاهر است چنانچه میفرماید
 انی عبد الله و ما انا الا بشیرکم و از این بیانات محقق میشود
 ادراک و فواید مسائل خود را که سوال نموده بودی تاورد
 الهی را نسخ نوی و از اختلافات بیانات انبیاء و صفیاء
 منزه لزل نوی و اگر شنیده شود از مطاهر جامعه انی
 انا الله حق است و ربی در آن نیست چنانچه کبریات هر
 شد که بطهور و صفات و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله
 و صفه الله در ارض ظاهر نیست که میفرماید و ما ریت
 او ریت و لکن الله رمی و همچنین ان الذین یبایعون
 انما یبایعون الله و اگر گفته انی رسول الله بر این نیز

صحیح است شکی در آن نه چنانچه میفرماید ما کان محمد ابا
 احد من رجا لکم و لکن رسول الله و در ایستاد هم سرسبز
 آن سلطان حقیقی و کیونست ازلی و اگر جمیع ندای انا خاتم
 اینستین برارند انهم حق است و شبهه را رایی نه و بی
 نه زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک حسب
 و یک امر دارند و همه مظهر بدیعت و خمیت و اولیت و
 آخریت و ظاهرت و باطنیت آن روح الارواح حقیقی
 و سائر احوال از لیسند و همچنین اگر بفرمایند نحن عباد الله
 این نیز ثابت و ظاهرت است چنانچه بطاهر دشتی رتبه عبودیت
 ظاهر شده اند احدی را یاری آن نه که بان نحو از عبودیت
 در امکان ظاهر شود نیست که از آن جواهر وجود در مقام
 استغراق و بکار قدس صمدی و ارتقا و بمعارض معانی
 سلطان حقیقی از کار ربوبیه و الوهیه ظاهر شد اگر درست
 ملاحظه شود در همین رتبه غفتمای نیستی و فناء در خود مشایق
 نموده اند و در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا

خور احد دوم صرف دانسته اند و ذکر خور را در انشا
 شرک شمرده اند زیرا که مطلق ذکر در انمقام دلیل هستی و
 وجود است و این نزد واصلان پس خطا چه جای آنکه ذکر
 غیر شود و قلب و لسان و دل و جان بغیر ذکر جانان مشغول
 کرد و و یا چشم غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش غیر نعمه
 او شنود و یا رجل و ر غیر سبیل او مشی نماید در این زمان
 نسم الله و زیده و روح الله احاطه نموده و تسلیم از حرکت
 ممنوع و لسان از بیان مقطوع گشته باری نظر بانمقام
 ذکر ربوبیت و مثال اولک از ایشان ظاهر شده و در مقام
 رسالت اظهار رسالت فرمودند و همچنین در هر مقام
 با مقتضای آن ذکر می فرمودند و همه رتبهات بنحویند و
 از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم ربوبیه الی عوالم ملکوتیه
 که آنچه بفرمایند و هر چه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و
 نبوت و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت و غیر
 حق است و شبهه در آن نیست پس باید گفت که در این بیانات

که استدلال شده نمود و تا دیگر از اختلافات اقوال مطهر
 غیبتیه و مطالع قدسیه احد را بر خطراب و ترزل دست
 نهد باری در کلمات شمس حقیقت باید فکر نمود و اگر او را
 نشد باید از واقعین مخازن علم سوال شود تا بیان فرمایند
 و رفع اشکال نمایند بلکه بعضی ناقص خود کلمات قدسیه را
 تفسیر نمایند و چون مطابق نفس و هوای خود نمایند بنای رتبه
 و اعتراض گذارند چنانچه الیوم علماء و فقهائى عصر که برسند
 علم و فضل نشسته اند و جهل را علم نام گذاشته اند و ظلم را
 عدل نامیده اند اگر محمولات خاطر خود را از شمس حقیقی
 سوال نمایند و جواب موافق آنچه فهمیده و یا از کتاب
 مثل خود او را ک نموده اند نشنوند البته نفی علم از آن محل
 و منع علم نمایند چنانچه در هر زمانى این واقعیت مثل اینکه مذکور
 شد در سوال از ابلیس که از رسید و جو نمودند و آنحضرت
 بامر الهی جواب فرمود که هی موقتیت للناس بعد از شما
 نفی علم از آن حضرت نمودند و همچنین در آیه روح که میفرماید

و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و چون این
 جواب مذکور شد کل فریاد و اوایلا بر آوردند که جابر طایفه
 نمیدانند روح چه چیز است خود را عالم عالم لدنی میدانند و ایوم
 چون علمای عصر با اسم آنحضرت مفتخرند و آبای خود را
 ندع عن دیده انداختند تقلید حکمش را قبول دارند چنانچه آن
 انصاف باشد و ایوم در جواب امثال انیمثال چنین جواب
 شنوند البته روانند و اعتراض نکنند و همان سخنها را
 قبل را عاده نمایند چنانچه نمودند با اینکه آن جواب هر چه
 متقدّمند از کل این علمهای محموله و منتزعه از جمیع کلمات
 کلمات محدوده و متعالیند از ادراک هر مدبر کی کل این
 علوم نزد آن علم کذب صرفست و جمیع این ادراکات
 افک محض بلکه هر چه از آن معادن حکمت الهی و فحازن
 علم صمدانی ظاهر میشود علم بیان است و احسن نقطه کثرات آنجا
 دلیل بر آن و احسن نور نقظه الله فی قلب من یشاء ثبت
 این بیان باری چون معنی علم را ادراک ننموده اند و کما

مجهول خود را که ناشی از مطایره بر چهل شده اسم از اعظم
 گذشته بر مبدی علوم وارد آورده اند آنچه دیده اند و
 شنیده اند مثلاً در کتاب یکی از عباد که مشهور بعلم و فضیلت
 و خود را از صناید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را
 رؤسای سب نموده چنانچه در همه جای از کتاب او تلوین
 و تصریح میشود است و این بنده چون ذکر او را بسیار
 شنیده بود و عمداً داده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه
 نمایم پس خدای این بنده اقبال ملاحظه کلمات غیر مذکور
 و ندارم و لیکن چون جمعی از احوال ایشان سوال نموده و
 مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب
 ملاحظه رود و جواب سائین بعد از معرفت و بصیرت
 داده شود ماری کتب عربیه او بدست نقی و تائیکه شخصی
 روزی ذکر نمود که کتابی از ایشان که مسمی بارساد و احوال
 در این بلد یافت میشود اگر چه از این اسم را آنچه که بر خود
 پست نام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده